

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هیم از آن به که کشور به دشمن د هیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن – المان

20 اکتوبر 2011

گذرهای در فیس یک

(گذر نهم)



Shirazi Maryam Barghi

محترمه مریم جان شیرازی نوشته بودند که :

باز از آن کوه قاف آمده عنقای عشق
باز برآمد ز جان نعره و هیهای عشق

محترمه معظمه نازی جان نووووووور
با سروده زیبائی از خداوندگار بلخ چنین زینت آرائی نموده اند که :

باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من
باز ببرید بند اشتر کین دار من
بار دگر شیر عشق پنجه خونین گشاد
تشنه خون گشت باز این دل سگسار من
باز سر ماه شد نوبت دیوانگیست
آه که سودی نکرد دانش بسیار من
بار دگر فتنه زاد جمره دیگر فتاد
خواب مرا بست باز دلبر بیدار من
صبر مرا خواب برد عقل مرا آب برد
کار مرا یار برد تا چه شود کار من
سلسله عاشقان با تو بگویم که چیست
آنکه مسلسل شود طره دلدار من
خیز دگر بار خیز، خیز که شد رستخیز
مایه صد رستخیز شور دگر بار من
گر ز خزان گل ستان چون دل عاشق بسوخت
رنک و رخ گلستان گلشن و گلزار من
باغ جهان سوخته باغ دل افروخته
سوخته اسرار باغ ساخته اسرار من
نوبت عشرت رسید ای تن محبوس من
خلعت صحت رسید ای دل بیمار من
پیر خرابات هین از جهت شکر این
رو گرو می بنه خرقه و دستار من
خرقه و دستار چیست این نه ز دون همتیست
جان و جهان جرعه ایست از شه خمار من
داد سخن دادمی سوسن آزادمی
لیک ز غیرت گرفت ، دل ره گفتار من
شکر که آن ماه را هر طرفی مشتریست
نیست ز دلال گفت رونق بازار من
عربده قال نیست حاجت دلال نیست
جعفر طرار نیست ، جعفر طیار من

Mokhtarzada Nematullah

از نعمت الله مختارزاده

لیلی لیلاى عشق

دوش به گوشم رسید ، ها هله بُشرای عشق
محو شدم ناگهان ، غرقِ تمنای عشق
باز به وجد آمدی ، طورِ جنون زای عشق
سوخت سرا پای من ، شعله سینه‌ای عشق
ریخت چو خاکسترم ، پای چلیپای عشق
زنده شدم ناگهان ، از دمِ عیسای عشق
شکرگزار آمدم ، خدمتِ مولای عشق
روحِ جدیدی دمید ، سیدِ بطحای عشق
وعده دیدار از ، حُسنِ دل آرای عشق
بر سرِ پیمان رسید ، حضرتِ اعلای عشق
سجده کنان آمدم ، بر درِ والای عشق
جان به فدا کرد و رفت ، نقطه اُولای عشق
باز به اشراق شد ، شمسِ کیانای عشق
باز شدی جلوه گر ، لیلیِ لیلاى عشق
ها هله بُشرا کنون ، خالقِ یکتای عشق
دور فگنده نقاب ، از رخِ ابهای عشق
تاجِ ظهورش به سر ، مالکِ دنیای عشق

آبِ حیاتش به کف ، ساقیّ معنای عشق
باز به دور آمدی ، ساغرِ صهبای عشق
مست سرا پا شدم ، از لبِ مینای عشق
میجهد از رگ رگم، سردی و گرمای عشق
می رسد از شش جهت، نغمه شهنای عشق
حال که بپخود شده «نعمت» رُسوی عشق
پَر به هوا میزند ، نمله ادنای عشق

